



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه‌ی سیزدهم، شنبه ۱۳۹۱/۷/۱۵

وجه اعتباری شیخ رحمته برای اثبات جواز بیع مصحف

مرحوم شیخ رحمته بعد از استفاده‌ی حرمت بیع مصحف از روایات و عدم قبول حمل روایات مانعه بر کراهت، با یک تحلیل اعتباری به این نتیجه می‌رسند که نمی‌توان ملتزم به حرمت بیع مصحف شد و باید اخبار مانعه را حمل بر کراهت کرد. تفصیل کلام مرحوم شیخ^۱ به این شرح است:

۱. نقوش مکتوبه در مصاحف (خطوط قرآن) شرعاً قابلیت تملک دارد و ملک مالک است. دلیل این مطلب را گرچه شیخ نفرموده، ولی می‌توان این‌طور بیان کرد که چون قابلیت وقف دارد، پس معلوم می‌شود ملک است؛ زیرا «لاوقف الا فی ملک» و نیز اگر کسی اتلاف کرد ضامن است.

بعد از فرض مملوک بودن نقوش می‌گوییم: این نقوش یا از اعیان مملوکه است و ملکیت مستقل دارد و

۱. کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۲۵۹:

بعد فرض آن‌که کاتب للمصحف فی الأوراق المملوکه مالک للأوراق و ما فیها من النقوش فإن النقوش إن لم تعد من الأعیان المملوکه بل من الصفات التي تتفاوت قيمته بوجودها و عدمها فلا حاجة إلى النهی عن بیع الخط فلا يقع بإزائه جزء من الثمن حتی يقع فی حیز البیع و إن عدت من الأعیان المملوکه فإن فرض بقاؤها علی ملک البائع بعد بیع الورق و الجلد فیلزم شرکته مع المشتري و هو خلاف الاتفاق و إن انتقلت إلى المشتري فإن کان بجزء من العوض فهو البیع المنهی عنه لأن بیع المصحف مرکب من الخط و غیره لیس إلا جعل جزء من الثمن بإزاء الخط و إن انتقلت إليه قهراً تبعا لغيرها لا لجزء من العوض نظیر بعض ما یدخل فی المبیع فهو خلاف مقصود المتبايعین مع أن هذا کالتزام کون المبیع هو الورق المقید بوجود هذه النقوش فیه لا الورق و النقوش فإن النقوش غیر مملوکه بحکم الشارع مجرد تکلیف صوری إذ لا أظن أن تعطل أحكام الملک فلا تجری علی الخط المذكور إذا بنینا علی أنه ملک عرفاً قد نهی عن المعاوضة علیه بل الظاهر أنه إذا لم یقصد بالشراء إلا الجلد و الورق کان الخط باقیا علی ملک البائع فیکون شریکا بالنسبة فالظاهر أنه لا مناص عن التزام التکلیف الصوری أو یقال إن الخط لا یدخل فی الملک شرعاً و إن دخل فیه عرفاً فتأمل.

یا از اعیان مملوکه نیست و ملکیت تبعی داشته و هیچ‌گونه استقلالی ندارد، بلکه از صفاتی است که بالتبع منتقل می‌شود و فقط مؤثر در کاهش یا افزایش قیمت عین است.

اگر نقوش قرآن ملکیت تبعی داشته و بالتبع منتقل شود، اصلاً تحت بیع واقع نمی‌شود؛ نظیر رنگ گل و هیئت ترکیبی برگ‌های آن که مملوک تبعی است و مستقلاً مورد معامله قرار نمی‌گیرد، بلکه به تبع گل و مواد آن منتقل می‌شود. در چنین فرضی که نقوش اصلاً مورد معامله قرار نمی‌گیرد و تحت بیع واقع نمی‌شود؛ احتیاجی به نهی از آن نیست؛ زیرا در مقابل آن نقوش، ثمنی قرار نمی‌گیرد تا بتواند مورد نهی واقع شود. پس نهی از آن در این فرض معنا نخواهد داشت؛ زیرا نهی از چیزی شده که اصلاً واقع نمی‌شود.

۲. اگر نقوش قرآنی از اعیان مملوکه بوده و ملکیت مستقل داشته باشد، می‌گوییم در بیع جلد، ورق، حدید و ادیم این نقوش قرآنی که ملکیت مستقل دارد، یا منتقل به مشتری می‌شود یا به ملک بایع باقی است.

اگر به ملک بایع باقی باشد و به مشتری منتقل نشود، لازمه‌اش آن است که بعد از بیع جلد، ورق، ادیم و ... مشتری و بایع در مصحف شریک باشند، در حالی که قطعاً چنین نیست و خلاف اتفاق است.

۳. و اگر به ملک بایع باقی نبوده و به مشتری منتقل شود می‌گوییم این انتقال یا بالعوض است و بخشی از ثمن در مقابل آن قرار می‌گیرد یا بالعوض نیست و قهراً و تبعاً منتقل می‌شود.

اگر انتقال بالعوض باشد، این همان بیعی است که مورد نهی واقع شده و حرام است؛ چون فرض آن است که بیع نقوش در مقابل عوض حرام است.

۴. اما اگر انتقال بدون عوض بوده و قهراً و تبعاً منتقل شود، خلاف مقصود متبایعین می‌شود؛ زیرا فرض آن است که متبایعین فقط ورق، ادیم، حدید و جلد را قصد کرده و مبادله‌ی نقوش را قصد نکرده‌اند و نقوش هم طبق فرض، عین مملوکه است، پس چگونه به مشتری منتقل شده است؟!

التزام به این موجب می‌شود در واقع تکلیف [نهی از بیع] صوری شود؛ چون حقیقت بیع نسبت به نقوش - با فرض این که عین مملوکه است و متبایعین آن را قصد نکرده‌اند - تحقق یافته و به مشتری منتقل شده و نقوش هم در ازدیاد ثمن سهم داشته، فقط از به زبان جاری کردن آن در انشاء عقد نهی شده که این مجرد تکلیف صوری است یا این که باید بگوییم نقوش هرچند عرفاً ملک است، ولی شرعاً ملک نیست و معامله بر روی ورق مقید به وجود نقوش قرآنی واقع شده، نه ورق و نقوش، که آن هم تکلیف صوری

است؛ زیرا گمان نمی‌کنم حقیقتاً احکام ملک بر روی آن تعطیل باشد! بنابراین با این که شرعاً ملک نیست، ولی احکام ملک را دارد، که این هم یک تکلیف صوری است.

پس هر یک از این صور مبتلای به محذور است و نمی‌توان ملتزم به آن شد، به همین جهت مرحوم شیخ با تسلیم شدن در مقابل این وجه اعتباری، دست از ظهور اخبار بر حرمت بیع مصحف برمی‌دارند؛ چون قرینه‌ی عقلیه‌ی قطعیه بر خلاف آن قائم است - در چنین جاهایی فرق بین اصولی و اخباری ظاهر می‌شود که دلالت اخبار را با این که بر حرمت تمام می‌داند ولی به خاطر یک قرینه‌ی عقلی از آن رفع ید می‌کند - بنابراین باید مانند علامه‌ی بحر العلوم و صاحب جواهر رحمتهما قائل به کراهت بیع مصحف شد؛ نه حرمت.

نقد کلام مرحوم شیخ رحمته

جواب نقضی: همان محظوراتی که مرحوم شیخ در قائل شدن به حرمت بیع مصحف بیان کردند، در قائل شدن به کراهت هم عود می‌کند؛ زیرا اگر نقوش عین مملوکه نباشد و وصف بوده بالتبع منتقل شود، کراهت بیع خطوط دیگر معنا ندارد؛ چون اصلاً مورد معامله نمی‌تواند واقع شود تا کراهت داشته باشد و اگر عین مملوکه باشد یا به مشتری منتقل می‌شود یا منتقل نمی‌شود، اگر منتقل نشود لازمه‌اش اشتراک بایع و مشتری است و اگر منتقل شود یا در مقابل جزئی از ثمن منتقل می‌شود که این همان بیع مکروه است و اگر در مقابل جزئی از ثمن قرار نمی‌گیرد و قهراً و تبعاً منتقل شود، خلاف قصد متبایعین می‌شود و لازم می‌آید نهی کراهی، مجرد تکلیف کراهی صوری شود.

جواب حلی: مرحوم شیخ فرمودند اگر نقوش قرآنی از اوصاف و هیئات باشد، تبعاً منتقل می‌شود و دیگر تحت بیع واقع نمی‌شود و در نتیجه احتیاجی به نهی از بیع آن نیست، ولی ما در توضیح کلام شیخ می‌گوییم:

هیئات و اوصاف گاهی مقوم است و به عنوان صورت نوعیه‌ی آن ماده قرار می‌گیرد، در چنین مواردی می‌تواند تحت بیع قرار گیرد؛ به عنوان مثال در حرمت بیع هیاکل عبادت بیان کردیم هیاکل عبادت مثل صلیب با این که هیئت و وصف است و ماده‌ی آن مثلاً جز چوب یا سنگ نیست، اما چون وصف مقوم است و به منزله‌ی صورت نوعیه بوده و به این عنوان (هیاکل عبادت مثل صلیب) خرید و فروش می‌شود؛

نهی هم به آن عنوان تعلق گرفته و حرام است، کما این که در مورد انگشتر طلای مخصوص مردان^۱ و آلات لهو و لعب هم این گونه است و وصف، وصف مقوم است و نهی به آن عنوان تعلق گرفته است، بله با بیع آن وصف و هیئت، مواد هم بالتبع منتقل می شود.

در همان بحث حرمت بیع هیاکل عبادت گفتیم اگر هیاکل عبادت نه به عنوان آن وصف، بلکه به عنوان مواد آن مبیعه شود؛ مثلاً در هیاکل عبادت به عنوان چوب و در انگشتر طلا به عنوان طلا و در آلات لهو و لعب به عنوان مواد آن خرید و فروش شود، معامله صحیح است و حرمتی ندارد، هر چند هیئت هم بالتبع منتقل می شود و ملکیت مستقلی ندارد و با بیع نمی تواند ادعای مالکیت هیئت کرده و در نتیجه شریک در آن باشد؛ زیرا در چنین جایی هیئات در نزد عقلاء وجود منحازی در معامله ندارد که احتیاج به قصد و إنشاء داشته باشد و با انتقال مواد، بالتبع منتقل می شود.

در ما نحن فیه هم این چنین است که به خاطر عظمت قرآن، بیع قرآن به عنوان یک وصف مقوم مورد نهی واقع شده، ولی همان طور که بلا تشبیه در مورد هیاکل عبادت، انگشتر طلا و آلات لهو و لعب بیان کردیم اگر به اعتبار مواد آن فروخته شود جایز است و هیئات نیز بالتبع منتقل می شود، در مورد قرآن کریم هم اگر به اعتبار جلد، ورق، ادیم و ... بفروشد جایز است و آن هیئت و وصف قرآنی هم بالتبع منتقل می شود.^۲

خلاصه‌ی نظر مختار در بیع مصحف

همان طور که بیان کردیم، آن چه حرام یا مکروه است، بیع عنوان قرآنی است و عنوان قرآن گرچه وصف و هیئت است و مستقلاً در مقابل اثمان قرار نمی گیرد، ولی اگر عرفاً صورت مقومه باشد، می تواند متعلق معامله قرار گیرد و ثمن در مقابل آن صورت نوعیه قرار می گیرد - و حتی متجزی بین ماده و هیئت نمی شود - که آن مکروه یا حرام است.

۱. البته در مورد انگشتر طلای مخصوص مردان گفتیم حرمت تکلیفی انشاء بیع جای کلام دارد، ولی از لحاظ وضعی باطل است؛ چون هیئت مقوم است و فائده‌ای جز فائده‌ی حرام ندارد.

۲. این قلت: در بیع هیاکل عبادت و انگشتر طلا به اعتبار موادش، هیئت مورد اعراض است، برخلاف ما نحن فیه که هدف اصلی آن هیئت قرآنی است.

قلت: آن چه در بیع مهم است، إنشاء و قصد است و داعی در صحت یا عدم صحت بیع دخیل نیست؛ مثلاً اگر کسی به داعی این که مهمانان را ضیافت کند، گوشت خریداری کند و بعد از خریدن گوشت از مهمانی دادن منصرف شود، آیا صحیح است بگوییم چون داعی اش تخلف کرده، می تواند گوشت‌ها را پس بدهد؟!

بله، اگر بیع بر روی مواد واقع شود، گرچه اوصاف و هیئات هم با آن منتقل خواهد شد، ولی در این صورت مکروه یا حرام نخواهد بود؛ چون ثمن در مقابل مواد قرار می‌گیرد؛ نه اوصاف و هیئات. پس مانعی هم ندارد به اعتبار اشمال بر این اوصاف و هیئات، ثمن زیادتری در مقابل آن مواد قرار بگیرد؛ زیرا به هر حال ثمن در مقابل ماده است و متجزی نمی‌شود که بخشی نیز در مقابل هیئات قرار گیرد؛ زیرا «الهیئات و الاوصاف لا تقابل بالاثمان»^۱، گرچه می‌تواند حیثیت تعلیله افزایش یا کاهش قیمت باشد.

پس هیئات و اوصاف مقابل اثمان قرار نمی‌گیرد و وقتی ماده را هرچند به اعتبار اشمالش بر اوصاف به قیمت بالاتر فروخت و انشاء بر روی ماده بود، هیئت و وصف هم تبعاً و قهراً منتقل به مشتری می‌شود و احتیاجی به قصد ندارد و این‌که شیخ فرمود خلاف قصد متبایعین می‌شود، در فرضی بود که اوصاف و هیئات مستقل بوده و از اعیان مملوکه باشد، در حالی که چنین فرضی در مورد هیئت قرآنی غلط است و واقعیت ندارد.

إن قلت: اگر هیئات قرآنی اصالت در بیع ندارد و بالتبع منتقل می‌شود، پس اگر احياناً کیفیت خطوط یا چاپ آن پایین بود و نقصانی در حروف و خطوط داشت، از آن‌جا که انشاء بر روی آن واقع نشده و جزء مبیع قرار نگرفته و ثمن در مقابل آن پرداخت نشده، مشتری نمی‌تواند آن را پس دهد و باید نیز می‌تواند از پس گرفتنش امتناع کند.

قلت: درست است که بیع روی اوصاف واقع نمی‌شود، ولی اگر به نحو شرط در معامله ذکر شود - گرچه باز لایقسط علیه الثمن - و آن شرط مفقود باشد، خیار تخلف شرط برای مشتری ایجاد می‌کند. و اگر شرطی در معامله ذکر نشود، ولی شرط ارتکازی^۲ باشد، باز چنین خاصیتی را دارد. بله در مثل بیع صلیب و صنم از آن‌جا که آن هیئت مبعوض شارع است، آن شرط ملغی است، به خلاف بیع قرآن کریم که چنین شرطی ملغی نیست. بنابراین اگر مشکلی در چاپ یا خط قرآن وجود داشته باشد، گرچه بیع روی ورق، جلد، ادیم و ... واقع شده، ولی از آن‌جا که شرط ارتکازی وجود دارد که مشکلی در چاپ و خطوط قرآن

۱. این قاعده، قاعده‌ی عقلائیة است که در ضمن مورد تأیید روایات است. به عنوان مثال اگر کسی اشتهاً پارچه‌ی دیگری را بدوزد و پیراهن درست کند، شریک در آن نمی‌شود - به خلاف آن‌که مقداری گندمش با گندم دیگری اشتهاً قاطی شود که شریک می‌شود - و آن پیراهن مال صاحب پارچه است، بله اگر نخ‌های دوخته شده مال دیگری باشد و تالف محسوب نشود، می‌تواند نخ‌هایش را بکشد، البته در صورتی که ضرر به صاحب پارچه نرسد و اگر ضرر برسد باز مسأله‌ی دیگری است، در حالی که اگر اوصاف مقابل اثمان قرار می‌گرفت، شریک می‌شد.

۲. عمده دلیل خیار غبن هم این است که خلاف شرط ارتکازی تناسب ثمن و مثن است؛ یعنی این شرط ارتکازی در معامله وجود دارد که باید ثمن و مثن در حدود هم و متناسب باشد و اگر در معامله‌ی رعایت این شرط ارتکازی نشده باشد، خیار غبن ثابت می‌شود.

نباشد و این شرط ارتکازی در قوه‌ی تصریح است، پس خیار تخلف شرط دارد، گرچه احتیاط باز در ترک این شرط و عدم اخذ به خیار تخلف شرط می‌باشد.

تذکر:

مناسب است به جهت تکریم قرآن کریم و رعایت احتیاط و استحباب، قرآن به نحو هدیه مبادله شود؛ نه بیع و شراء - خصوصاً بیع؛ چرا که حضرت فرمودند «أَشْتَرِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُبِيعَهُ» چون در اشتراء، ثمن را فدای قرآن می‌کند و قرآن را به دست می‌آورد، ولی در بیع، قرآن را در مقابل ثمن می‌دهد - هدیه‌ی معوضه نیز اشکالی ندارد؛ چون هدیه‌ی معوضه که «تملیک عین بعوض» نیست تا مورد نهی قرار بگیرد، بلکه پولی به صاحب قرآن هدیه می‌دهد به شرطی که او نیز قرآنش را هدیه دهد. بنابراین مناسب است خطباء نیز در منابر این موضوع را به جهت تکریم قرآن و رعایت احتیاط و استحباب به مردم خاطر نشان کنند.

تقریر و تنقیح متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی